

مسائل ایران

سال سوم

شماره ۴-۵

دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی

ره آورد يك سفر

عهد من با خواننده آنست که در عرضه داشت این گزارش ، جز آنچه که دیده‌ام ، خوانده‌ام ، شنیده‌ام ، بی‌جوئی کرده‌ام ، یابافته‌ام ، لب از لب نگشایم . از حقیقت ، جز آنگونه که خود را بمن نموده‌است ، چیزی ننگارم . از آن نگاهم ، و یا از پیش داوری‌ها بر آن ، رنگی نینزایم . از سیاست دوری گزینم . گرداگرد تبلیغی نگردم . بسود طرفی ، یا بزبان طرفی دیگر ، سوفسطائی صفت ، دانسته راه بطلان و جدل درنپویم . در اشاعه‌ی نیتی تعصب‌آمیز و جدائی‌انگیز ، بی‌نجویم . تا مگر بیگانه‌ای آشنا شود . هراسی از دلها فرو ریزد . و پرده‌ای تاریک - سد سوء تعبیرها - از میانه برخیزد .

« شوروی در پیکار برای بهداشت روان » ره آورد يك سفر است - سفری علمی ، سفری بی‌نظیر . بی‌نظیر از جهاتی چند :

- بی‌نظیر از این جهت که ، بنابر علل سیاسی ، تا سال‌های اخیر برای کمتر کسی امکان داشت که از سازمانهای شوروی دیدن کند ، از آنها یادداشت بردارد ، یادر باره‌ی آنها بپرسد ، و از نزدیک به بحث و انتقاد پردازد .

- بی‌نظیر از این جهت که برای نخستین بار دونماینده از ایران - نویسنده و همکار وی دکتر احمد نظام - برای مطالعه در سازمان‌های بهداشت روانی شوروی ، بدان کشور ره سپرده‌اند .

- بی‌نظیر از این جهت که همچنین برای نخستین بار سازمان بهداشت جهانی ، بررسی سازمان‌های روانی شوروی را در دستور بحث يك سمینار قرار داده‌است .

- بی‌نظیر از این جهت که همراهان این سفر را نمایندگان ۱۷

کشور مختلف امریکائی، اروپائی، افریقائی و آسیائی تشکیل داده‌اند. همه متخصص، و از کارشناسان مسئول کشور خود بشمار می‌رفتند. هر يك از آنان، طرز فکر و دید خاصی داشت. پرسش‌ها، دگرگون، آموزنده و انگیزنده و گیرا بود. امکان تبادل نظر، بحث‌های انتقادی، و مشورت با کارشناسان مختلف جهان، بر سربك موضوع کم و بیش واحد، فراوان بود.

— بی نظیر از این جهت که از ماهها پیش سازمان بهداشت جهانی باوزارت بهداشتی شوروی، برای تنظیم برنامه‌ی این سفر، در تماس مداوم بوده‌است. حداکثر مطالعه را هر دو طرف در انتخاب موضوعات، مراکز نمونه برای بازدید، و وسایل سفر و استراحت در خاک شوروی، به‌بهرترین وجه ممکن، مبذول داشته بودند پی‌آمد این مجاهدت، برنامه‌های بس فشرده، سفری بس سریع و متنوع، و تجربه‌ای بس وسیع و شگفت بود. سمینارها، مدت بیست و دویز، از شنبه ۲۲ خرداد تا شنبه ۱۲ تیرماه ۱۳۴۴ برابر با دوازدهم ژوئن تا سوم ژوئیه ۱۹۶۵ ادامه داشت. زبان رسمی سمینار، روسی و انگلیسی هر دو، بشمار می‌رفت. لیکن شرکت کنندگان، با کارشناسان شوروی، بزبانهای دیگری مانند فرانسه و آلمانی نیز گفتگو و تبادل نظر می‌کردند.

متن سخنرانی‌ها، همه پیشاپیش از طرف وزارت بهداشتی شوروی، بانگلیسی ترجمه و آماده گشته بود. پنج مترجم طراز اول — دوتن از طرف سازمان بهداشت جهانی و سه تن از طرف مقامات شوروی — با کارشناسان همکاری می‌کردند، تا هر جا با اشکال و ابهامی روبرو شوند، بوسیله‌ی آنان بلافاصله رفع اشکال و ابهام گردد. یکی از مترجمان خود روان پزشک بود، و دقیقاً بر کار مترجمان دیگر نظارت داشت، تا مبدا هنگام ترجمه اصطلاحات و مفاهیم تخصصی دچار لغزش گردند، و در نتیجه سوء تفاهمی پیش آید.

علاوه بر مترجمان سمینار، پنج مترجم دیگر، برای تنظیم امور مربوط به حمل و نقل، هتل، تغذیه و سایر نیازمندیهای روزمره‌ی مهمانان، پیوسته با صمیمیت در اختیار آنان بودند. در این مدت ما بیشتر با هوایما، و گاه نیز با ترن یا اتوبوس، از شهرهای «مسکو»، «لنین‌گرا»، «استراورپل» و «ایروان»، و سازمانهای روانی آنها رپارهای از نواحی روستائی نشین اطراف آنها، دیدن کردیم. مجموعاً با بالغ برسی‌تن از کارشناسان طراز اول بهداشت روانی شوروی، علاوه بر استماع سخنرانی‌های پیش بینی شده، ملاقات و گفتگو بعمل آوردیم.

هزینه‌ی این سفر، عموماً به عهده‌ی سازمان جهانی بهداشت بود.

لیکن مقامات شوروی نیز از مهمان نوازی، بهیچ وجه کوتاهی نورزیدند. پاره‌ای از استادان، به نسبت ظرفیت منزل خود، از شماردای از مهمانان، شبی را دعوت و پذیرائی کردند. برای مثال، ما - دوتن از نیجریه، يك تن از برمه، دوتن از ایران - شبی را در منزل استادی - پرفسور روتن اشتین - دعوت داشتیم. وی خودش استاد روان پزشکی، همسرش دکتر در زیست شناسی، دخترش روان شناس، پسرش پزشک بیماری‌های داخلی، عروسش پزشک بیماریهای زنان، و دامادش مهندسی عالی مقام بود. در این خانواده، ما برای نخستین بار علاوه بر استماع موسیقی‌های محلی، در شوروی موفق به شنیدن صفحات جاز امریکائی و شانسون‌های فرانسوی شدیم. دکتر روتن اشتین، فرزند میزبان ما، علاقه‌ای سرشار به جمیع آوری صفحات و نوارهای ضبط صوت موسیقی غربی داشت. و آنها را بی پروا از همسایگان، به آزادی و آسانی می‌نواخت.

نه تنها در خانه‌ی استاد روتن اشتین، بلکه ماهمه جا با مهمان نوازی و استقبال گرم و پر شور و پرورشیدیم. مهمان نوازی و استقبالی که بی تردید حاکی از چیزی بیشتر از تنها رعایت تشریفات اداری و سفارشی، یا اجرای اضطراری دستوری آکید بود. مهمان نوازی و استقبالی که از عواطفی راستین، از عطشی واقعی برای معاشرت و مردم دوستی برمی‌خاست. شاید این عطش روسی، در اثر کمبود، محبت، به سبب سالهای جدائی سیاسی و منع از رفت و آمد با ملل دیگر، بوجود آمده یا تشدید شده باشد. قرینه‌ای که برای تأیید این پندار بدست آمد، خواهش مکرری بود که با لحنی خصوصی، مشتاق و صادقانه از پاره‌ای از همکاران روسی شنیده می‌شد - :

- با ما مکاتبه کنید!

- لطفاً برای من نامه بنویسید!

- خیلی خوشبخت خواهیم شد، اگر کتاب یا مقاله‌ی مرا بخوانید،

و نظر خودتان را درباره‌ی آن برای من بنویسید!

- اگر عکس‌هایی از مناظر کشور خود ممکن است برای من

ارسال دارید!

- آیا ممکن است، یکی دو صفحه‌ی موسیقی، از آهنگهای جدید

یا محلی کشور خود برای من بفرستید؟! و دهها خواهشی دیگر نظیر

آن ..

در «ایروان» نو جوانی هفده ساله، در خیابان نویسنده را نگاهداشت

و بزبان آلمانی گفت :

- من سه سال است که آلمانی می‌خوانم. آیا ممکن است شما نشانی

جوان‌هایی هم سن مرا از کشور خود بمن بدهید که من با آنها مکاتبه

کنم ؟

آیا این خواهش های بشری و بی شائبه ، همراهی می‌توان به چیزی ، جز عطش هم بستگی انسانی ، عطش برای آشنایی با جهان بزرگ ، شناسایی ملل دیگر ، عطش عرفانی برای یافتن و پیوستن به سیمرغ انسانیت ، رهایی از جزیره‌ی تنهایی سیاسی ، به چیزی دیگر تعبیر کرد؟ آیا کمونیسم توانسته‌است ، عطش های عمیق انسانی ملت روس را ، فرونشاند ، واز آنها انسانی دیگر ، انسانهایی بی نیاز از نیازهای عمومی بشری بیافریند ؟ هرگز !

سفرما ، سفری پر خاطره بود ، خاطراتی علمی و خاطراتی انسانی را در برداشت . یکی از خاطرات گفتنی در این مقام مربوط به واقعه‌ای است که در « بیمارستان روانی کراوکان » در دویت کیلومتری ایروان اتفاق افتاد . در بیمارستان کراوکان ، بانوئی بیمار هنگامیکه همکار نویسنده دکتر احمد نظام - را دید ، خود را یکباره به آغوش او درافکند. و در حالی که اشک می‌ریخت بزبان فارسی نسبتا رسایی گفت :-

— خدا را شکر که بالاخره يك آشنا دیدم !

هنگام گفتگو ، آشکار گشت که این بانو از ارامنه‌ی ایرانی است ، و در تهران مدتی را در بیمارستان روانی رازی بستری بوده‌است. و دکتر نظام را از آنجا می‌شناخته است . سپس در حدود دو سال پیش با خانواده‌ی خود با رمنستان مهاجرت کرده است. و اینک بر اثر افسردگی و ناراحتی مجدد عصبی ، در کراوکان بستری شده است. این تقریبا عین گفتگوی بی است که میان ما - دکتر نظام ، نویسنده و بانوی بیمار - جریان یافت :-

— چند وقت است که در اینجا هستید ؟

— بیست و شش روز ، در بیمارستان

— حال شما چطور است ؟

— خیلی بهترم . ولی احساس تنهایی می‌کنم .

— چه وقت به ارمنستان آمده‌اید ؟

— در حدود دو سال است .

— از اینجا راضی هستید ؟

— تا یکسال ، خیلی ناراحت بودم . ولی کم کم به وضع اینجا عادت

کردیم . اما در ایران یک نفر مان - شوهرم - کار میکرد و ماهه می‌خوردیم .

ولی اینجا همه‌ی ما باید کار کنیم . و حالا هم که من بیمارم و نمی‌توانم

کار کنم . ولی از طرفی هم خوشحالم چون ، هم دخترم و هم پسرم ، هر دو

در ایروان وارد دانشگاه شده‌اند ، و درس می‌خوانند .

این واقعه ، و گفتگوی ما بزبان فارسی با بانوی بیمار ، موجب

شگفتی تمام کارکنان بیمارستان شده بود. همه از خود می‌پرسیدند ، چه اتفاقی

افتاده است که او اینگونه باما صحبت می کند، و دکتر نظام راباشوق و اشک می بوسد؟!!

آخرین سخن بانوی بیمار ، هنگام خدا حافظی ، در حالی که بسختی اشک میریخت ، این بود که - :

- سلام مرا به ایران عزیز برسانید . باو بگوئید که من او را برای همیشه دوست دارم . و همیشه بیاد او هستم .

يك خاطره ی فراموش ناشدنی دیگر از همان روز در کراوکان . در بامداد چهارشنبه ۹ تیرماه ۱۳۴۴ ، هنگامیکه در سالون کنفرانس بیمارستان روانی کراوکان ، جلسه ی سمینار مشغول بکار گشت ، کودکانی چند در خارج از بیمارستان ، بزبانی که برای اکثریت از شرکت کنندگان نامفهوم و بیگانه می نمود ، مشغول آواز خواندن شدند . صدای دسته جمعی کودکان ، مزاحم کار سمینار بود . بطوریکه ناچار کسانی را فرستادند تا مگر کودکان را متفرق سازند ، و از سروصدای مزاحم آنان جلوگیری نمایند در این میان ، من و همکارم ، با شغف ، نگاهی بیکدیگر ردوبدل کردیم . کودکان سرود ملی ایران را می خواندند . آنان کودکان مهاجر ارمنی بودند که گویا دیدار ما خاطره ی ایران ، زادگاه و مهد کودکی و پرورش آنانرا در ذهنشان زنده کرده بود ، و بیاس این تذکار و شادمانی سرود شاهنشاهی ایران را در پیشاپیش بیمارستان می خواندند . شب هنگام در سرمیز شام ، زمانی که ما آن واقعه را برای همکاران خود بازگو کردیم ، همه را شرمسار کرد و از ما بنا را حتی پیوسته پوزش می طلبیدند .

سمینار پر خاطره ی ما در روز جمعه یازدهم تیرماه ۱۳۴۴ ، در شوری بیابان رسید و ما فردای آن ، زمانی که برای نخستین بار در طول تمام سفر ، با شدت باران می بارید ، مسکورا به قصد هلسینکی ، با هواپیما ترک گفتیم .

روح سمینار

جلسات عمومی ، سخنرانی ها ، و گفتگوهای سمینار ما ، عموماً عاری از تبلیغات مستقیم ، و دور از بحث های مرامی بود ، یعنی نکته ای که بطور مطبوع ، بر خلاف انتظار بسیاری از همکاران ما بشمار می رفت . پاره ای از آنان که از بر خورده های گذشته ی خود با همکاران روسی خویش ، خاطراتی داشتند ، باشگفتی یاد آور شدند که اختلاف فاحشی میان این سمینار ، و سمینارهای مشابه پنج شش سال پیش دیده می شود . در آن زمان جنبه ی آشکار تبلیغی ، و اصرار به یاد آوری آموزش های حزبی ، جنبه ی علمی بحث ها را تحت الشعاع قرار می داد . روح علمی تا حد نسبتاً زیادی بر سمینار ما حکمفرما بود .

این که گفتیم «ناحد نسبتا زیادی.»، نیازمند به توضیح است، زیرا جنبه‌ی احتیاط در سخن، محافظه‌کاری، پرهیز از انتقاد، و اجتناب از درگیری بحث فی‌مابین، بویژه از طرف مهمانان، بیش از هر چیز رعایت می‌شد پیش از آغاز رسمی سمینار، اولیاء سازمان جهانی بهداشت، بالحنی غیر رسمی و خواهشمندانه، بطور انفرادی و خصوصی، بایکایک مهمانان تماس گرفتند، و یاد آور شدند که:

— لطفا توجه داشته باشید که میزبانان ما، به موفقیت‌های خود مفتخرند، و نسبت به انتقاد، حساسیت زیادی دارند. حتی المقدور از نکته جوئی‌های انتقادی، و خورده‌گیری‌های حساسیت‌انگیز، دوری‌گیرینید!

بحث‌های صددرد علمي، نیازمند به تبادل افکار، و تبادل نظرهای مختلف، ناچار موجب بر خورد آراء، و نکته‌سنجی‌های انتقادی و بی‌پرواست. محافظه‌کاری، تعارف و مجامله در تحلیل حقیقت محملی ندارد. بدیهی است، حقیقت جوئی و بی‌پرده‌گویی علمی، مستلزم ستیزه جوئی و گستاخی و هرزددرایی نیست، لیکن سمینار ما، بیشتر جنبه‌ی استماع گزارش يك جانبه، مشاهده، و کسب اطلاع داشت، نه جنبه‌ی تبادل نظر و انتقاد. از اینرو مهمانان بیشتر می‌پرسیدند، و میزبانان بیشتر پاسخ می‌گفتند. جبهه‌ی ما، جبهه‌ی استفهامی بود سؤال با حد اعلاي رعایت فروتنی و احترام.

همچنین سازمان جهانی بهداشت، از یکایک مهمانان خواست که بترتیب، در پایان هر جلسه — صبح و عصر از میزبانان سپاسگزاری نمایند. سپاسگزاران، هر يك بنحوی از موضوعات جالب و ارزنده‌ای که دیده‌یا شنیده یا احساس کرده بودند، نکاتی برمی‌شمردند. و از میزبانان بدان سبب تشکر میکردند.

این روش که ظاهر ا صورت رعایت بسیار ساده‌ی یکی از مراسم ادب را داشت، در واپسین روزهای سمینار، نکته‌ای بسیار ارزنده‌را، بیش از هر زمان، برنویسنده در خور لمس و ذکر شاهد ساخت. و آن اینک: بیان «حقیقت ناتمام» گاه تا چه اندازه ممکن است، گمراه کننده باشد! و همچنین آشکار ساخت که روح محافظه‌کاری، بیش از آنچه که ظاهر ا تصور می‌رفت، برسمینار ما غالب بوده است.

در آخرین روزهای سمینار، نویسنده تصمیم گرفت که حتی — المقدور، بایکایک میهمانان، بطور خصوصی مصاحبه کند. و نظر آنان را در باره‌ی شنیده‌ها، دیده‌ها، و نتیجه‌گیری‌های آنها، درباره‌ی جنبه‌های مثبت و منفی بهداشت روانی شوروی و سازمانهای آن، جويا شود، این مصاحبه‌ی خصوصی که مایه‌ی آمد آن و عین اظهار نظر مصاحبه‌شدگان را، در بخش جداگانه‌ای در این گزارش آورده‌ایم، در برابر روشنی‌ها،

تیرگی‌ها، در برابر اطمینان‌ها، تردیدها، و در برابر استنباط‌های مثبت، ادراکات منفی میهمانان را که به هیچ وجه پیش از آن آشکار نگشته بود، هویدا ساخت. نیمه‌ی دیگر حقیقت، چهره‌ای تکان دهنده و اخطارکننده داشت. اخطار براینکه حقیقت ناتمام، گاه سخت گمراه کننده و در بسیاری از موارد، زیانمندتر از سکوت محض، و جهل مطلق است.

در اینجا بذکر شاهی اکتفا می‌کنیم. «دکتر لمبو»، استادروان پزشکی دانشگاه نیجریه که با انگلیسی رسا و فصیحی سخن می‌گفت، بر اثر تسلط بر زبان و خصوصیات دیگر اخلاقی خود، زیاد می‌پرسید، و نیز هنگام سپاس، در یافتن بهترین جملات، برای قدردانی و تشکر از نکات ارزنده‌ی روان پزشکی شوروی، مهارتی در خورستایش از خود نشان می‌داد. او در آغاز مصاحبه‌ای که با وی بطور خصوصی انجام دادیم، قبل از هر چیز یاد آور شد که :-

« سازمان روان پزشکی شوروی، نمونه است. یکتاست. آموزنده است، عالی است. حتی می‌توانم بگویم، آکنده از پرتو نبوغی بی سابقه و عملی است».

ماتن تمام مصاحبه‌ی «دکتر لمبو» را در بخش ویژه‌ی نکته‌های ناگفته‌ی میهمانان، آورده‌ایم. اینک چه کسی است که تنها با شنیدن این عقیده‌ی ناتمام دکتر لمبو، بدون شنیدن یا خواندن جانب دیگر عقیده‌ی وی، در باره‌ی سازمان بهداشت روانی شوروی، اغفال نگردد، و بتواند به‌پندارد که این سیاه هوشمند مسحور نیست. بیدار است. و در تعقیب ستایش بلند و رسای خود، خورده‌گیری‌ها، انگیزه‌ کاوی‌ها، و انتقادات تکان دهنده و شکننده‌ی دارد. منطق اقتضا می‌کند، که نمونه‌ای از جنبه‌ی انتقادی سخن وی را نیز در اینجا شاهد آوریم :-

« ... این همه مراقبت از بیمار در سازمان روانی شوروی، از اندیشه‌ی احتیاطی و سیاسی دیگری سرچشمه می‌گیرد، تا از خیر خواهی و میل به پرستاری از يك بیمار نیازمند سازمان روان پزشکی شوروی، بی آمد تعقیب و تعمیم شیوه‌ی پلیسی و امنیتی رژیم آنانست که فرد راهمواره، در همه حال تحت کنترل و مراقبت دائم داشته باشند. آنها نمی‌خواهند کسی به بهانه‌ی جنون و تظاهر به دیوانگی، بهلول‌وار، و یا واقعا به سبب ناراحتی‌های عصبی و روانی، خوشتن داری و کنترل اعصاب خود را از دست بدهد، و سخنانی ناگفتنی در میان جمع بر زبان راند. مکنونات

خاطر خویش را که حاکی از بغض، نفرت، انتقاد و احیاناً ناخشنودی از دستگاه و رژیم است، بیان دارد. در کشوری این چنین وسیع، چه لزومی دارد، آپارتمان‌هایی بسیار کوتاه و تنگ، در درون يك قطعه ساختمانی هفت تاده طبقه، بصورت بلوک‌های بزرگ چسبیده بهم بسازند؟ این‌ها، خانه نیست. قفس است. تا افراد را بهتر بتوان کنترل کرد. و

بهرتر بتوان با اجرای شیوهی مراقبت متقابل، آنان را وادار کرد که مواظب یکدیگر و سخنان خود باشند. اصرار بتوسعهی درمانگاهها و بیمارستانها در روستاها، و ملاقات مرتب روان‌پزشکان از نیمه‌بیماران و بهبود یافتگان و باز توانان در خانه‌هایشان نیز همه بیشتر انگیزه از همین سیاست دیکتته شدهی حزبی است تا جمعیت را حتی‌المقدور، در حال ثبات و سکون نگاهدارند، و از حرکت و رفت و آمد زیاد آنها، باین طرف و آنطرف بی‌بهره‌ی یافتن دکترو دوا و بیمارستان مانع شوند.

آنها بر دم می‌گویند، حرکت نکنید، مابسر اغشامی آییم. ما چنین انگیزه‌ای در کشور خود نداریم. از اینرو اجرای روش عملی روان‌پزشکی شوروی در کشورهایی نظیر مابه يك انگیزه نیرومند، محرک قوی و انسانی دیگری نیازمند است.»

خواننده باید دنباله‌ی نظر دکتر لمبو و سایر معاهده‌شدگان را، در بخش «نکته‌های ناگفته»، در آینده بخواند. بطور خلاصه، مصاحبه‌ی ما، نشان داد که اغلب آنچه که از طرف میهمانان کارشناس، در ستایش از سازمان بهداشت روانی شوروی، هنگام سپاس در پایان جلسات عمومی بر زبان رانده گشته است، هر چند غالباً عاری از تملق و چاپلوسی، و تعارف و خوش‌آیند گوئی‌های بی‌اساس بوده است، باین وصف بیان حقایق و یادآوری عقایدی ناتمام بشمار میرود ذکر «لا اله..»، با حذف «..الا لله» بوده است.

سه هفته‌ی تمام، هر روز دوبار، یکبار صبح و یکبار عصر، میهمانان و میزبانان، در پایان جلسات عمومی، سخنانی نظیر بخش نخستین گفتاریاد شده از «دکتر لمبو» شنیده‌اند. آیا این مدح‌های بی‌پای، آنها را اغفال نکرده است؟ آیا عقاید انتقادی فردی آنها را تحت الشعاع قرار نداده است؟

آیا دست کم آنها را، از کشف تمام حقیقت، بدور نداشته است؟ مطمئنم که همکاران میزبان ما اگر تمام ستایش های میهمانان را باور نکرده باشند - دست کم به هیچ وجه بر عمق تردیدها، انتقادهای، منفی بینی ها و خورده گیری های پنهانی آنها نیز آگاه نگشته اند.

همچنین برای تمام همکاران میهمان نیز فرصت کافی نبود که در ساعات فراغت، بتوانند زیاد باهم بد تبادل نظر پردازند. شاید کامل ترین نوع سنجش افکار آنان، همان باشد که ما در مصاحبه ای اختصاصی و انفرادی خود با آنان بعمل آورده ایم.

در برابر این گروه، دو گروه دیگر نیز بودند که از اظهار نظر خصوصی و یا هر گونه اظهار نظر دیگری، حتی المقدور، خودداری می کردند. نخستین گروه، کارکنان و مشاوران سازمان بهداشت جهانی، و گروه دوم میزبانان روسی ما بودند.

نمونه ای اعلای گروه نخست را، من در شخص «دکتر توث» از کارمندان عالی مقام وزارت بهداشتی انگلستان، و روان پزشک مشاور سازمان بهداشت جهانی یافتیم. دکتر توث، در طول تمام جلسات، حتی يك کلمه نیز بر زبان جاری نکرد. از اظهار نظر خصوصی نیز، با وجود پی گیری تمام نویسندگان در سه روز پایان سمینار، مطلقا خودداری کرد. دکتر توث خاطردی کلاسیک يك دیپلمات محافظه کار تمام عیار انگلیسی را بذهن فرامیخواند. تنها جمله ای که وی در شب وداع، در سر میز شام، با صرار همکاران ادا کرد، به بهترین وجه، مششوی، و شبخ روح محافظه کاری را که بر سمینار ما، سایه افکن بود، در نظر مجسم می دارد. وی در کمال اختصار اظهار داشت:

« شما همه میدانید که من مردی کم سخنم.

مثالی در زبان ما جاری است که میگوید:

نادان اختلافات، و خردمند همانندی ها را می

جوید. من جام خود را بسلامتی همانندی هایی که در

اینجا با کشور خود یافته ام، می نوشم.»

اینک آیا همکاران روسی ما، جز آنچه که در جلسات عمومی بر زبان می رانند، نیز چیز دیگری، در دل داشتند؟ پاسخ قطعی باین پرسش دشوار است. لیکن ما قرائنی یافتیم که می رساند، آنها هم گفتنی های ناگفته، بسیار داشته اند. شاهی برای این پندار، مقایسه ای اظهار نظر رسمی و خصوصی یکی از کارشناسان عالی رتبه ای شوروی است که ما نظر خصوصی او را در باردی مسئله ای روانشناسی در شوروی، در بخش جداگانه ای به دین نام، نقل کردیم. وی در جلسه ای وداع، اظهار داشت:

« ... وظیفه‌ی روان پزشکان و تمام کارکنان بهداشت روانی است که بویژه زمینه‌ی زندگی را برای انسان‌های آینده، فراهم سازند. این کاری است که فلسفه و روشی که ما اختیار کرده‌ایم، کرده‌است. ما، راد، روش و فلسفه‌ای را که برای يك چنین انسان نوع تازه‌ای - سالم، همکار، خوشبخت - لازم است، برگزیده و نشان داده‌ایم ... ».

این سخن بوی تبلیغ می‌دهد. سخن پیرو سرسپرده بيك مرام، یا دست کم مجامله‌ی يك دیپلمات ورزیده‌است. لیکن آیا از ماورای آن می‌توان، بدون کوشش و کاوش دیگری به عمق روح و اندیشه‌ی وی پی برد؟ تصادف این کار را کرد. و شما تاحدی بر مکنونات قلبی این مرد، و نظر انتقادی او که با لحنی استهزاء آمیز، نسبت به شیوه‌ی فکری حاکم بر کشور خود، ادا کرده‌است، با خواندن بخش «روان شناسی در شوروی»، در دنباله‌ی این گزارش، می‌توانید آگاهی یابید. آیا همکاران دیگر روسی مانیز هم‌دیا دست کم پاره‌ای از آنان همین گونه می‌اندیشیده‌اند؟!

هلسینکی یکشنبه ۱۳ تیر ۵۴

(دنباله دارد)



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی